

نویسنده: میخایل نیکولایویچ مارچینکو پروفیسور حقوق

برگرداننده: عید محمد عزیزپور

تیوری قرارداد اجتماعی

تیوری قرارداد اجتماعی ریشه تاریخی دارد و برخی عنصر های این تیوری هنوز به وسیله فیلسوف های یونان باستان و روم باستان مورد توجه قرار داشت. ولی این تیوری به شکل کلاسیک خود در سده های ۱۷ و ۱۸ ترسایبی پدید آمد. نمایندگان نمایان این تیوری عبارت بودند از هوگو گروسوس، جان لاک، دنی دیدرو، بارون دولباخ، ا. رادیشیف، ژانژاک روسو و دانشمندان و روشنگران دیگر.

تیوری قرارداد اجتماعی، در آثار بسیاری ازین نویسندگان به گونه تیوری حقوقی طبیعی بررسی می شود. چنین بررسی تیوری قرارداد اجتماعی البته که با خود دلیل دارد. واقعیت این است که تیوری قرارداد اجتماعی مانند تیوری حقوق طبیعی بر اساس یک قاعده کلی و توسط خود نویسندگان همسو با حقوق طبیعی پی افکنده شده اند و هر دو تیوری مقرر ه های همسان دارند. هم از تیوری قرارداد اجتماعی و هم از تیوری حقوق طبیعی نتیجه های یکسان به دست می آیند.

ضرورت بررسی جداگانه این دو تیوری به این سبب است که تیوری قرارداد اجتماعی و تیوری حقوق طبیعی تفاوت های معینی باخود دارند. یکی از تفاوت ها این است که قرارداد اجتماعی تاکید و توجه اش را بیشتر به پدیده دولت دارد، حال آنکه تیوری حقوق طبیعی بیشتر بر پدیده حقوق متمرکز است. از روی تصادف نیست که برقرار عادت، تیوری حقوق طبیعی را تیوری پیدایش حقوق و تیوری قرارداد اجتماعی را تیوری پیدایش دولت می نامند.

البته که دولت و حقوق پیوند ناگسستنی باهمدیگر دارند و جداسازی تیوری پیدایش دولت از تیوری پیدایش حقوق یک امر مشکل ساز و بکلی شرطی است. با وجود آن، این جداسازی باید بشود، زیرا برای آن علت ها و حالت های عینی وجود دارد. برای درک همه جانبه و ژرف این پدیده ها لازم است که آنان نه تنها در همپیوند و تاثیر متقابل پژوهش شوند بلکه نیز به شکل جداگانه بررسی شوند. نمی توان، به ویژه، این واقعیت را انکار کرد که تیوری قرارداد اجتماعی پیدایش حقوق بر اساس تیوری پیدایش حقوق طبیعی پدید آمد و رشد یافته است. این موضوع را در آثار نویسندگان و اندیشه پردازان آن زمان مانند جان لاک، ژانژاک روسو و رادیشیف می توان یافت.

هر کدام از آنان سهم نمایانی در عناصر تشکیل دهنده و روند برقراری و تکامل این تیوری داشته اند. به گونه مثال، ا. رادیشیف با مورد پرسش قراردادن، اعتقاد به الهی بودن پیدایش دولت و حقوق، استدلال نمود که یک دولت در نتیجه اراده یا مشیت خدایی پدید نیامده است، بلکه در نتیجه پیمان یا قرارداد خاموشانه هموندان جامعه و به هدف دفاع و حمایت مشترک از ناتوانان و ستمدیدگان پدید آمده است. دولت از دیدگاه او «غول بزرگی است که هدفش رفاه و سعادت شهروندان است».

روشنگران دیگری آن زمان مانند ژانژاک روسو و رادیشیف، نیز پیدایش دولت را با پدیدآیی مالکیت خصوصی پیوند داده اند. رادیشیف، نوشت: «به محض اینکه انسان گفت این وجب زمین مال من است، و خود را به آن زمین وابسته ساخت، او راه را برای خودکامگی جانورانه باز کرد، از آن زمان است که انسان به انسان فرمان می دهد».

روسو در اثر خویش به نام «گفتار درباره منشأ نابرابری میان انسان‌ها» همین مفهوم را چنین نوشت: «نخستین کسی که قطعاً زمینی را حصار کشی کرد، با خود گفت: «این مال من است» و مردمان ساده‌اندیش فراوانی را نیز یافت که به این سخن او باور کردند، و همو نیز بنیان‌گذار راستین جامعه شهروندی بود. چقدر نسل بشر را از جنایت‌ها، جنگ‌ها، کشتارها، مصیبت‌ها و وحشت‌ها نجات می‌داد آن کسی که با بیرون کشیدن چوب حصار یا پرکردن خندق، برای همتایان خود فریاد می‌زد: «سخنان این فریبکار را نشنوید! شما می‌میرید اگر فراموش کنید که میوه‌های این زمین برای همه است و مال هرکس است ولی زمین خودش از هیچکس و مالی کسی نیست. اما پسان‌ها کار به جای رسید که دیگر نمی‌شد به حالت سابق بازگشت. برای اینکه مفهوم «مالکیت» بی‌درنگ به مغز انسان نرسیده است. این مفهوم یعنی مفهوم «مالکیت» به بسی مفهوم‌های دیگری وابسته بوده است که پیش از آن وجود داشته است. این کار پیش ازینکه به این مرحله برسد، نیاز به پیشرفت‌ها و دستاوردهای زیادی داشته است که بر اساس دستیابی به مهارت‌ها و دانایی‌ها و تجربه‌ها استوار بوده است که از یک نسل به نسل دیگر داده می‌شده است و این مهارت‌ها و دانایی‌ها نسل به نسل و باگذشت زمان افزوده می‌شده است.»¹

در حالیکه هم روسو و هم رادیشیف پیدایش دولت را با پیدایش و رشد مالکیت خصوصی پیوند می‌دهند، اما دیدگاه‌های شان درباره اینکه دولت از سوی کی‌ها و برای چه ایجاد شده است متفاوت است. از دید رادیشیف دولت در همان ابتدا بر اساس قرارداد اجتماعی میان مردم، از سوی همه مردم و برای خوشبختی و سعادت همه مردم ایجاد شده است. مطابق با دیدگاه روسو دولت نتیجه برنامه زیرکانه ثروتمندان است که در آغاز بر اساس توجیه اهداف و دفاع از منافع خوشان ایجاد شده است.

از نگر روسو، برای اینکه ثروتمندان این را عادلانه بدانند و برای اینکه نیروی کافی برای دفاع خود از ناداران و ستم‌دیدگان داشته باشند، برای خویش بزرگترین و مهمترین پلانی ساختند که تا آن زمان به مغز هیچ انسانی نرسیده بود و آن این بود که دولت را به عنوان سازمانی که برای همه افراد مفید و سودمند است، به دیگران تلقین کردند که دفاع از دولت برای همه لازم است.

به این طریق مخالفان شان را به مدافعان شان تبدیل کردند تا اصول دیگری را در آنها القا کنند و مقررهای دیگری را به آنها بدهند که برای آنها مطلوب باشند، در حالیکه در حالت طبیعی و مطابق حقوق طبیعی این امر مخالف منافع ناداران و ستم‌دیدگان می‌باشد. پس چنین گفتند: بیایید باهم یکی شویم برای اینکه ناتوانان را در برابر ظلم دفاع کنیم، جاه طلبی را مهار کنیم، دارایی هرکسی را تامین کنیم تا اطمینان حاصل کنیم که هر کس آنچه را که متعلق به خودش است دارد. بیایید دستورنامه‌های قضایی بسازیم، دادگاه‌های قضایی بسازیم که همه ما از آن پیروی کنیم، دادگاه‌های قضایی بی‌طرف باشد، که تا حدی خطاها و ناهنجاری‌های سرنوشت را اصلاح بسازند و به اندازه مساوی توانگران و ناتوانان را تابع مکلفیت‌ها و وظایف قانونی آنان کنند. به یک سخن، به جای اینکه نیروی خویش را بر ستیزه و جدال با یکدیگر استفاده کنیم، آن نیرو را باهم یکی کنیم قدرت بالاتر از همه بسازیم و بر اساس هنجارها و مقررهای حکیمانه جامعه خود را اداره کنیم. آن قدرت یا حاکمیت، باید حاکمیتی باشد که از همه اعضای جامعه پدافند و دفاع کند و حمله و یورش دشمنان مشترک را دفع نماید و وفاق دائمی ما را تامین کند.

روسو به این نتیجه می‌رسد که پیدایش دولت، جامعه و حقوق به این گونه بوده و باید بوده باشد. پیدایش دولت، جامعه و قوانین؛ نابرابری اجتماعی و قدرت توانگران را بیشتر کرد، آزادی مردم را به شکل برگشت ناپذیر نابود کرد، مالکیت خصوصی را برای همیشه استوار ساخت، «یک تملک و

¹ См. История политических и правовых учений. Хрестоматия. М. 1996. с.118

غصب زیرکانه خود را به حق مسلم تبدیل کردند و عده‌یی از افراد جاهطلب برای کسب سود، نوع بشر را به کار، فقر و بردگی محکوم کردند»².

ازین رو، دولت که در نتیجه قرارداد اجتماعی به وجود آمده است، در گام نخست در خدمت منافع ثروتمندان است و بعد از آن برای دفاع از منافع و حفاظت آزادی دیگران عمل می‌کند.

درباره اینکه قرارداد اجتماعی چیست و محتوا و ماهیت این قرارداد کدام است، ژان ژاک روسو، پاسخ‌ها را، در شماری از آثارش، به ویژه در اثر مشهورش به فرنام «درباره قرارداد اجتماعی و اصول حقوق سیاسی» توضیح داده است.

وظیفه اساسی را که قرارداد اجتماعی باید حل می‌کرد، از دید روسو این بود که چنان اتحادیه‌ی باید بنا کرد که از شخصیت و ثروت هریک از اعضای اتحادیه با تمام نیروی اتحادیه حمایت و دفاع می‌کرد و همزمان با آن، با وجود اینکه اعضا باهم یکی می‌شدند، هرکس آزادی شخصی می‌داشت و هرکس به همان اندازه باید آزاد می‌بود که پیش از ایجاد اتحادیه آزاد بود.

پس، شرایط اساسی قرارداد اجتماعی چه باید می‌بود؟ در پاسخ به این پرسش، روسو پیش از همه درین نکته تاکید می‌کند که همه شرط‌ها، اگر به درستی درک شوند، در ماهیت خود، به یک شرط منتها می‌شوند، و آن عبارت از بیگانه کردن کامل هر عضو جامعه از تمام حقوقش به نفع کل جامعه می‌باشد. هدف و نیت این شرط بر این بود که اگر هر عضو جامعه خود را به گونه کامل در خدمت جامعه قرار دهد و این شرط برای همه به شکل یکسان انجام می‌گیرد. وقتی که برای همه یکسان باشد، فایده‌ی نخواهد داشت که کسی آن را برای دیگری دردناک و دشوار کند.

افزون بر آن از دیدگاه روسو، از آن جای که از دست دادن این حقوق به نفع جامعه بدون قید و شرط صورت می‌گیرد، اتحاد و یکپارچگی آنان نیز به شکل کامل انجام می‌پذیرد تا حدی که نزد هیچکس از هموندان جامعه کدام ادعا یا اعتراضی خاصی درین باره پدید نمی‌آید. از نظر روسو، وقتی که هریک از هموندان جامعه، از حقوق خود به نفع جامعه می‌گذرند، در اصل، هیچ چیزی را به هیچکسی نمی‌دهند. زیرا چنین نیست که عضوی از اعضای جامعه که حقوقی خود را به نفع جامعه واگذار می‌کند، خودش زیان ببیند، ولی اعضای دیگر از آن مستفید شوند. در ضمن با این واگذاری هرکس نیروی بیشتری برای حفاظت از آن چه دارد، کسب می‌کند.

افزون بر آن شرطی مهم بستن و رعایت قرارداد اجتماعی که بر انصراف کامل هر یک از هموندان جامعه با کلیه حقوق خود به نفع جامعه می‌باشد، تعهد به پذیرش و انجام کلیه هنجارها و مقررات آن قرارداد اجتماعی از سوی تمام هموندان جامعه نیز می‌باشد.

برای اینکه یک قرارداد اجتماعی به یک تشریفات توخالی تبدیل نشود، این قرارداد ناگزیر باید دارای تعهد بسیار مهم زیر باشد، که "به تنهایی می‌تواند به تعهدات دیگر نیرو دهد". و آن این است که اگر کسی از اراده عمومی سرکشی کند، آن کس از سوی سازمان اجتماعی با تمام قوه مجبور خواهد شد که از آن اراده عمومی پیروی و تابعیت کند. این به این معنا است که چنین کسی را به زور وادار به اجرای آن تعهد می‌کنند. هر شهروند یا هموند جامعه در اختیار جامعه قرار می‌گیرد و جامعه کدام وابستگی به کسی ندارد. این شرط در عمل راز و نیروی محرک سازوکار سازمان سیاسی به نام دولت است. این شرط وظایف شهروندی را به شکل وظایف قانونی می‌سازد. البته بدون این شرط

² Руссо Ж. Ж. О причинах неравенства. М., 1907. С. 87.

چنین وظایفی برای هموندان جامعه مسخره‌آمیز و ستمگرانه می بود و آن فقط دلیلی می شد برای سوء استفاده های زیادتر در زندگی اجتماعی³.

روسو ضمن اینکه دولت را زایدۀ اراده خردمندانۀ مردم بررسی می کند، باز هم ادامه می دهد که هر انسان شخصیت خود و تمام نیروی خویش را در اختیار جامعه و زیر رهبری عالی اراده عمومی قرار می دهد. نتیجه اش برای ما این است که هر یک از ما به یک جزء جداناپذیر کل تبدیل می شویم.

این مَجْمَع کلی گروهی چیزی نیست به جز از شخصیت یا کس واره حقوقی. پیش ازین، این سازمان کلی جامعه شهروندی نام گرفته بود. سپس نام آن جمهوریت یا ارگانیزم سیاسی شده بود. اعضای این سازمان سیاسی، نام آن را هنگامی غیر فعال بودن آن، دولت (state) می نامند، در زمان کنشگری یا فعال بودن آن، آن را پادشاه یا فرمانروا (sovereign) می نامند و در رابطه با دولتهای دیگر و مقابله با آنها، آن را قدرت (power) می نامند.

روسو دولت را یک شخصیت یا کس واره شرطی می نامد که زندگی آن وابسته به یکپارگی و اتحاد شهروندان است. مواظبت و غمخواری عمده یک دولت همراه با حفظ و بقایش باید غمخواری از منافع عامه و منافع همگانی و منافع تمام مردم باشد. نقش اساسی را در این راستا قانونگذاری و حقوق بازی می کند. روسو در افکارش اندیشه اداره مستقیم مردم را پیشنهاد و تکامل بخشید. زیرا طبق قرارداد اجتماعی «اراده عمومی به تنهایی می تواند بر نیروهای دولت مطابق با هدف تأسیس آن، که خیر عمومی است، حکومت کند». به سخن دیگر از دید روسو، مطابق با پیمان نامه یا قرارداد اجتماعی تنها اراده عمومی می تواند قدرت دولتی را اداره کند، البته با هدفی که در قرارداد اجتماعی تعیین شده است و آن هدف مواظبت از منافع عمومی است.

روسو می نویسد که امکان ندارد مردم خود را، حتا در صورتی که آن را بخواهد هم، از حق جداناپذیر خویش که قانونگذاری است، محروم بسازد. زیرا قانون ها همیشه، سندهای اداره عمومی اند. هیچکس، حتا پادشاه و حکمروا نیز نمی تواند جایگاهش بالاتر از قانون باشد. قانون ها همانا اسنادی اند که به گونه مستقیم از طریق همهپرسی مردمی توسط خود مردم یا پذیرفته می شوند و یا تصویب می شوند.

قانون همیشه همگانی است. به این معنا که قانون توسط هموندان قرارداد اجتماعی به عنوان سند کلی در نظر گرفته می شود، و عملکرد قوانین انتزاعی اند. این به این معنا است که قانون هیچگاه به انسان به فرنام یک فرد خاص، به یک رفتار خصوصی ارتباط ندارد. قانون می تواند به فردی مشخص کدام امتیازی قایل شود و یا شهروندان را به چندین طبقات تقسیم کند و یا نشانه های را مقرر کند که طبقات معین با آن وابسته اند اما نمی تواند برای افراد تعیین تکلیف کند که آنان به کدام طبقه وابسته باشند. سرانجام، قانون می تواند حکومت شاهی و میراثی بودن آن را برقرار کند، اما نمی تواند شاه را انتخاب کند و یا دودمان شاهی را انتصاب کند.

از آنچه گفته شد این نتیجه گرفته می شود که هر عملکردی که مربوط به شخص منفرد شود، کار قوه قانونگذاری نیست.⁴ این نکته اول است. نکته دوم چیزی که از نگاه عملی بسیار مهم است، این است که دستورهای که از سوی یک شخص صادر می شود، هر کسی که هم باشد (پادشاه، حاکم، فرمانروا)

³ Руссо Ж. Ж. об общественном договоре или принципы политического права. История политических и правовых учений. Хрестоматия. М., 1996 С., 123, 124-125

⁴ Руссо Ж. Ж. Указ. соч. С. 128

در صورتی که از نام چنین کسی باشد، در ماهیت خود قانون نیست. قانون خواستگاه و یگانگی اراده کلی با هدف کلی است. حتا چیزی که عالی ترین قدرت دولتی در رابطه با یک شی خاص مقرر می کند، آن را نمی توان قانون نامید، بلکه آن چیز فقط یک حکم است، یک سند اداری است. آن سند از اراده جمعی برنخواسته است. مطابق با قرارداد اجتماعی فقط مردم به صورت کل می توانند به فرمان پادشاه، فرمانروا، دارانده عالی ترین قدرت، بیان کننده و دربرگیرنده اراده جمعی عمل کنند.

تنها اراده جمعی مشترک مردم می تواند دولت را اداره کند و در ضمن، اداره دولت نباید خودسرانه و ستمگرانه باشد، بلکه باید مطابق با اهدافی باشد که آن دولت تاسیس شده و به خیر عمومی باشد.

در عین زمان باید گفت که این اراده عمومی که همانا حاکمیت دولتی است به مردم تعلق دارد که هیچکسی نمی تواند آن را نه غصب کند و نه هم تقسیم نماید. حاکمیت تقسیم ناپذیر و سلب ناپذیر است. روسو تاکید می کند که از آن جای که حق حاکمیت، اجرای اراده عمومی است، باید هیچگاه از اختیار مردم سلب نشود. از آن جای که حاکمیت تقسیم ناپذیر و سلب ناپذیر است، اراده عمومی یا وجود دارد یا هم وجود ندارد، یعنی این اراده یا اراده تمام مردم است یا اراده بخشی از مردم. در حالت نخست، اراده، اراده عمومی و اراده همه مردم است و سندی که از نام آن صادر می شود، قانون است، در حالت دوم که تنها اراده بخشی از مردم است، یعنی اراده زمامداران است که می تواند، فقط فرمان یا حکم باشد.⁵

مطابق قرارداد اجتماعی، زمانی که به فرمانروا قدرت قانونگذاری یا به سخن دیگر، حق وضع کردن قانون و نشر آن اعطا شده است، فرمانروا یا حاکم نمی تواند بیرون از حیطه قانون عمل کند. افزون بر این، از آنجای که قانون ها سندهای اراده عمومی اند، یکجا با آن، قوانین نماد، مظهر و تجلی استثنایی اراده عمومی نیز می باشد. این اراده عمومی زمانی می تواند عمل کند که همه مردم در تصویب آن نشست داشته باشند و باهم عمل کنند.

چنین می نماید که آنچه در بالا گفتیم در آن عنصری از آرمان شهری و آرمان گرایی وجود دارد، نه تنها در رابطه به زمان ما، بلکه در رابطه به زمانی که «قرارداد اجتماعی» نوشته می شد. روسو زمانی که این را می نوشت، کاستی های آن را نیز درک کرده بود. ازین رو، آن را رد می کرد. او درین باره نوشت: می گویند نشست یا گردهمایی مردم چیزی واهی و ناشدنی است. آری، این امر اکنون واهی است اما این کار در دوهزار سال پیش واهی و ناشدنی نبود. آیا مردم در سرشت خویش تغییر کرده اند.⁶

باید خاطر نشان ساخت که در «قرارداد اجتماعی»، سخن از زمان پیدایش نخستین دولت بر اساس قرارداد است نه روند رشد بعدی آن.

از نگر روسو و هم اندیشان دیگر تیوری قرارداد اجتماعی، چون در مرحله آغازین پیدایش دولت نفوس مردم زیاد نبوده و مردم نزدیک باهم می زیستند و سرزمین آنان نیز بزرگ نبود، امکان حل مستقیم و همگانی مشکل ها و دشواری های آن زمان، و همچنان، تصویب و پذیرش قانون ها و هنجار های قانونی از سوی همه مردم، هم موجود بود و هم قابل اجرا.

⁵ Там же. С. 129.

⁶ Руссо Ж. Ж. Указ. соч. С. 131

آنچه به دوران های بعدی رشد جامعه و دولت مربوط می شود، این است که جای مردمسالاری مستقیم را، اشکال مختلف مردمسالاری نمایندگی گرفت. یعنی مردم به جای اینکه خود شان بیابند، نمایندگان خویش را برای شرکت در نشست ها و گردهم آیی ها روان می کردند.

از نظر روسو ایده نمایندگی یک اندیشه معاصر است. این اندیشه در ماهیت خود پاسخگوی سرشت انسان نیست. حتی این اندیشه با سرشت انسان ناسازگار است. اندیشه نمایندگی از دوران جامعه فیودالی، در دوران حکومت غیر عادلانه، دوران افکار پوچ آمده است که در آن نوع انسان تحقیر شده است و از نام انسان بی آبرویی شده است. «در جمهوریت های قدیم و حتی در پادشاهی های قدیم حتی واژه نمایندگی را کسی نمی شناخته است».⁷

پس کدام علتها، بدون از رشد شمار انسان ها، باعث مراجعه مردم به این ایده ناخوشایند نمایندگی شده است؟ روسو می نویسد که پیش از همه «سرد شدن عشق مردم به میهن، نمود آشکار منافع خصوصی، پیدایش دولت های بزرگ، اشغال سرزمین های دیگر و سوء استفاده حکومت ها موجب پیدایش نهادی به نام نهاد نمایندگی شده است. همانا این علت ها به نوبه اول باعث پیدایش نهادی به نام نهاد نمایندگی از مردم شده است».⁸

از نظر روسو، نهاد نمایندگی، یک نهاد غیر طبیعی است. او می گوید که نمایندگان در اصل نماینده مردم نیستند بلکه کمیسار های آنان اند. درین جا کمی تضاد در گفتار روسو دیده می شود.

روسو می نویسد که نمایندگان نمی توانند تصمیم نهایی را بگیرند. هر قانونی که به صورت مستقیم از سوی مردم تصویب نشود، نمی تواند اعتبار قانون را داشته باشد. چنان چیزی حتی نمی تواند قانون باشد.

مردم انگلیستان خود را مردم آزاد می دانند. اما «آنان در اشتباه اند. آنان تنها زمانی که اعضای پارلمان را انتخاب می کنند آزاد اند؛ همین که اعضای پارلمان انتخاب شدند، مردم انگلیستان برده می شوند، آن مردم دیگر هیچ اند. البته آن استفاده کوتاه که آنان از آزادی خویش، در آن لحظه کوتاه می کنند، شایستگی آن را دارد که آن آزادی را زود از دست بدهند».⁹

این است حکمی که نه تنها روسو و سایر طرفداران تیوری قرارداد اجتماعی درباره دموکراسی پارلمانی نه تنها انگلیستان و بلکه سیستم های پارلمانی دیگر می دهند. در مرکز این ایده همانا ایده اراده عمومی و کلی تمام مردم قرار دارد. حق حاکمیت از آن مردم است و حکم فرما تجسمی از وحدت اراده تمام مردم است و باید مطابق با اراده کلی تمام مردم عمل کند.

همانا حقوق و آزادی های جدانشونده و طبیعی به مردم تعلق دارد که از میان آنان می توان در مرحله اول حق استثنایی مردم به وضع قانون و حق لاینفک مردم در مقاومت بر ضد هرگونه استبداد را می توان نام گرفت.

روسو می نویسد که پادشاهان همیشه خواهان قدرت نامحدود هستند.

هرچند از قدیم تاکید شده است که «بهترین وسیلهی که پادشاهان را با عظمت می سازد به دست آوردن دوستی اتباع کشور می باشد». اما این قاعده به نزد درباریان «مسخره آمیز و مضحک هی بیش نیست».⁹ قدرتی که ناشی از دوستی شهروندان به دست می آید، بهترین قدرت است. اما آن قدرت نادوام و

⁷ Там же.

⁸ Там же. С. 132

⁹ Там же.

مشروط است. ازین رو، «حکمرمایان به آن قناعت نمی کنند». منافع شخصی هر حکمفرما درین است که «مردم ضعیف باشند، در فقر زندگی کنند تا در مقابل حکمران مقاومت نتوانند».

البته اگر فرض را براین بگذاریم که در یک کشور اتباع، همیشه تابع و فرمانبری حکمران باقی می ماند، پس حکمفرما نیز علاقمند خواهد بود که مردم توانا باشند برای اینکه درین صورت آن حکمران در برابر حکمرانان همسایه یک حکمران پرقوت و مهیب جلوه خواهد کرد. از آنجای که منافع مردم برای حکمران اهمیت پیروبودن و درجه دوم را دارد، چنین تقابل منافع باهم سازگار نیستند و حکمران به شکل طبیعی از همان قاعده پیروی می کند که برایش فایده مستقیم می رساند.

ازین رو، هر حکمرانی دایم و همیشه در پی تحکیم و حفظ منافع خود است، منفعی که از منافع مردم متفاوت است، و وسوسه اش این است که قدرت دولتی را هرچه بیشتر در اختیارش داشته باشد. این امر نه تنها باعث می شود که فاصله میان حکمران و مردم بیشتر می شود، بلکه همچنان باعث آن می شود که در رژیم سیاسی نشانه های پدیدار می شود که در آن حقوق و آزادی های مردم نادیده گرفته می شود و علامات ستمشاهی و استبداد بروز می کند.

مطابق تیوری قرارداد اجتماعی در چنین شرایط مردم می توانند از حق طبیعی خویش که همانا حق مقاومت و ایستادگی در برابر ستم و استبداد است، استفاده کنند.

در ضمن، این حق ایستادگی که در نتیجه آن یک سلطان یا یک حکمران به قتل می رسد یا سرنگونی می شود، به همان اندازه قانونی است که اعمال آن حکمران برای در اختیار گرفتن زندگی و اموال اتباعش را قانونی می دانست. چون او به اتکا به زور قدرت خود را نگه میداشت، آن قدرت باید به اتکا به زور از میان برداشته می شد.

نکته ها و درونمایه اساسی تیوری قرارداد اجتماعی در رابطه با پیدایش دولت همین است. باید خاطر نشان کرد که تیوری قرارداد اجتماعی روسو، قله یا اوج تکامل این تیوری بود. این به این معنا هم نیست که اکنون این تیوری، یک تیوری کامل، دقیق، پی گیر، منطقی است و تضاد های درونی ندارد.

درین رابطه باید گفت که گاهی عکس آن نیز صدق می کند. حتا در رابطه با مسأله مفهوم و خصلت حالت طبیعی جامعه پیش از قرارداد اجتماعی توافق نظر وجود ندارد.

شماری از طرفداران تیوری قرارداد اجتماعی فکر می کنند که حالت طبیعی، جهان واقعی بود که افراد در آن آزادی شخصی نامحدود داشته اند، آزادی که به هر ج و مرج رسیده بود، جای که در آن هرکس به همه چیز حق داشت (ت. هوبس). اما گاهی این حق، از آنجایکه، انسان یک موجودی است که در سرشت خود خودخواهی، آزمندی، ترس، جاه طلبی و طمع دارد، این حق نمی تواند برآورده شود، مگر از طریق اصلی که مطابق آن در جامعه ناگزیر جنگ همه به ضد همه در جریان باشد. به گونه ساده انسان گریک انسان باشد.

اما طرفداران دیگری تیوری قرارداد اجتماعی، به این نظر اند که در حالت طبیعی، هر انسان و جامعه که او به آن متعلق بود، در یک حالت آرامش و صلح آمیز زندگی داشتند که در آن آزادی کامل، برابری اعضا وجود داشت و مردم به همدیگر وابسته نبودند. چنانچه جان لاک نوشت:

در حالت طبیعی قانون طبیعت حکم می راند و آن برای هرکس یکسان الزامی بود. این قانون خرد انسان است که به همه مردم یاد می داد که باید با آن سازگار و موافق بود. هیچکس باید به دیگری خساره نرساند، نه بر جان کسی، نه به آزادی کسی و هم به مالی کسی. حالت آزادی یعنی حالت اراده خود. هر چند هرکس درین حالت آزادی نامحدود داشت که چگونه رفتار کند و از مال خوی استفاده

کند، ولی او این آزادی را نداشت که خود یا کسی دیگری را به قتل برساند یا به مال خود یا دیگری زیان برساند، مگر در حالتی که چنین خساره یا زیانی به هدف بزرگتر از آن، ضروری پنداشته می‌شد و یا برای حفظ و نگهداری جامعه یا شخص لازم بود.¹⁰

دیدگاه‌های نویسندگان طرفدار تیوری قرارداد اجتماعی در حالت‌های دیگر نیز باهم متفاوت بود. به گونه‌ی مثال در رابطه با نهاد پادشاهی مطلقه، جایگاه و نقش آن در جامعه، و نیز در رابطه با دفاع از حقوق موضوعه و حقوق طبیعی اتباع در مناسبات قرارداد اجتماعی.

ت. هوبس درباره‌ی نظام پادشاهی مطلقه می‌گوید که این نظام، یعنی قدرت مطلق دولت تضمین‌کننده مهم صلح و وسیله‌ی برای تحقق حقوق طبیعی می‌باشد. از نظر او قدرت مطلقه‌ی دولت برای دفاع از حقوق و آزادی‌های اشخاص، خلاصی از شر ترس بی‌دفاع ماندن در برابر تهدیدها و قتل‌های زورآورانه، حفاظت مردم از وحشت جنگ همه بر ضد همه یک امر ضروری می‌باشد.

اما جان لاک نظر دیگری در رابطه با پادشاهی مطلقه دارد. او با بررسی و رشد تیوری قرارداد اجتماعی بعد از ت. هوبس به طور کامل بر ضد سلطنت مطلقه است. او می‌نویسد: «برعکس برخی کسانی که می‌نویسند که گویا پادشاهی مطلقه شکل طبیعی حکومت‌داری در جهان است»، به طور کامل روشن است که این نهاد با جامعه‌ی مدنی سازگار نیست، و ازین رو، نمی‌توان شکل عام حکومت‌داری مدنی باشد.¹¹

برای اینکه حقوق و آزادی‌های مردم تامین شود، برای اینکه زندگی امن برای آنان تضمین شود، دولت باید هیچ چیزی دیگری غیر از یک اتحادیه‌ی داوطلبانه‌ی مردم یا یک اتحادیه‌ی سیاسی نباشد؛ و آن اتحادیه‌ی باشد که تاسیس و عملکرد آن فقط بر اساس و به «توافق همگانی» انجام یابد. این همان قرارداد اجتماعی است که میان تمام افرادی که شامل دولت می‌شوند یا آن را ایجاد می‌کنند، وجود دارد یا باید وجود داشته باشد.

آنچه که به پادشاهی مطلقه مربوط می‌شود، نظر به نوشته‌ی جان لاک «پادشاهان مطلق همه فقط انسان‌ها هستند»، اگر اداره دولتی باید یک راه حل باشد برای رهای از شرارت‌های که ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر پدید می‌آیند، زمانی که مردم خودشان دادرس خود هستند و بدون حکومت و قاضی به نیک و بد کارهایشان، قضاوت و داوری می‌کردند، و از همین رو، حالت طبیعی آن وضع را تحمل نتوانست، پس باید بدانیم که این چگونه اداره‌ی دولتی است و تا چه حد این اداره‌ی دولتی از حالت طبیعی بهتر است، درحالی‌که یک فرد یا فرمانده می‌تواند بر تعداد زیادی از مرد فرمان براند و خودش هم‌زمان داور کارهای خودش نیز هست و در رابطه با تمام اتباع خویش همان‌گونه داوری و رفتار می‌کند که خودش می‌خواهد. در ضمن، هیچ‌کسی کمترین حق را ندارد که کردار و حقانیت رفتار او را زیر سوال ببرد یا کسانی را که به هوا و هوس او عمل می‌کنند بررسی و بازخواست کند.¹²

افزون بر آنچه گفتیم ناهمسانی‌های دیگری هم میان طرفداران تیوری قرارداد اجتماعی وجود دارد. این ناهمسانی‌ها نه تنها درباره‌ی ماهیت و ترتیب پیدایش دولت و حقوق است بلکه در رابطه با سرشت، محتوا، شکل سازماندهی و اهداف آنان نیز هست.

¹⁰ Локк Дж. Два трактата о правлении// История политических и правовых учений. Хрестоматия. М., 1996 С.92

¹¹ Локк Дж. Там же. С.96

¹² Там же. С.96

پی‌آیند منطقی این امر این است که تیوری قرارداد اجتماعی را، مانند تیوری حقوق طبیعی نباید به عنوان یک تیوری کلی، یگانه و تقسیم‌ناپذیر دید، بلکه به آن به مثابه مجموعه‌ای از مفهومی‌ها و ایده‌های نگرینست که باهم نکات همسان و ناهمسان دارند.

در رابطه با موجودیت، ارزش و نقش تیوری قرارداد اجتماعی در پیدایش دولت باید گفت که این تیوری یک تیوری کاملن آرمان‌گرایانه و ایدئالیستی هست که در برابر فرضیه‌ی آغازین که بیشتر مبتنی بر تقدس سلطنت بود مبارزه می‌کرد، سلطنت و پادشاهی که آزادی بیکرانه داشت و گویا بر اساس زندگی طبیعی بنیافته بود.

تیوری قرارداد اجتماعی از نگاه ماهیت و خصلت خود، ضد تاریخی و مکانیکی است. ضد تاریخی یعنی اینکه بسیاری قرصیه‌ها و انگاره‌های این تیوری در زمان و مکان ناپیدا است و دیده نمی‌شود. به گونه‌ی مثال اینکه ماهیت دولت در این است که دولت بیان‌گر و حافظ منافع تمام افراد و مدافع تمام اعضای جامعه است، هم اعضای غنی و ثروتمند جامعه و هم اعضای فقیر و نادار جامعه، هم مدافع منافع حکمرانان جامعه است و هم حافظ منافع فرمان‌برداران جامعه.

میکائیکی بودن این تیوری به این معنا است که این تیوری پیدایش دولت و حقوق را به عنوان پروسه‌ی مبتنی بر تحولی دوامدار، تحولی که وابسته به اراده‌ی شخص معینی نبوده است، در نظر نمی‌گیرد، در حالیکه در عمل چنین بوده است، بلکه آن را به شکل یک عمل ذهنی و ارادی می‌بیند که همانا بستن قرارداد اجتماعی است که منجر به پیدایش دولت شده است.

تیوری قرارداد اجتماعی در دوران شگوفایی خود کارکرد‌ها و هدف‌های متفاوتی انجام داده است. این تیوری نه تنها یک تیوری اکادمیک، سیاسی و ایدئولوژیک بود، بلکه از نگر عملی یک دکترین مهم شمرده می‌شد. از جمله، طبقه‌بورژوازی ازین تیوری به شکل گسترده در مبارزه اش بر ضد شاهی مطلقه و ستم‌شاهی (دیسپوتیزم) استفاده کرد. این تیوری اساس و پایه‌ی خوبی برای توجیه سیاسی و ایدئولوژیک اقدام‌های انقلابی بود. این تیوری تلاش کرد که اصول مبتنی بر مردم‌سالاری، قانون‌مداری، حقوق اساسی و برابری حقوق برای تمام شهروندان کشور برقرار و تامین شود.

در زمان ما نقش تیوری قرارداد اجتماعی در مقایسه با دوران تکامل آن بسیار کاهش یافته است. هم‌زمان پهنه‌گسترش این تیوری نیز کم شده است. این تیوری که زمانی یک تیوری بسیار همه‌پسند و بسیار گسترده بود، حالا به یک تیوری که تنها از دید اکادمیک و تاریخی مهم است، تقلیل یافته است.

اما این امر به این معنا نیست که این تیوری اهمیتش را از دست داده است. برخی از نکات آن هنوز هم نقش سیاسی و ایدئولوژیک دارند. به گونه‌ی مثال، مقررات مربوط به اقدامات که در جامعه و دولت در برابر غصب قدرت توسط یک شخص یا گروهی از اشخاص به کار گرفته می‌شود، برابری و آزادی شهروندان، واقعی بودن و تضمین حقوق واقعی شهروندان.